

بازتاب مضمون «اعتذار ابلیس» در رمان فارسی

(با تأکید بر رمانهای یکلیا و تنهایی او و ملکوت)

سودابه فرهادی*

دکتر سید محسن حسینی**

دانشیار عضو هیات علمی دانشگاه لرستان

دکتر محمد رضا روزبه

دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه لرستان

دکتر علی نوری

دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه لرستان

چکیده

مسئله اصلی این پژوهش بررسی مضمون اعتذار ابلیس در رمانهای یکلیا و تنهایی او و ملکوت است. بررسی چگونگی نمودهای این باور در این رمانها و میزان انطباق آن با اندیشه‌های مطرح در برخی از کتابهای صوفیه، هم درونمایه‌های این رمانها را بهتر نشان می‌دهد و هم سطح ارتباط این آثار با ادب سنتی و میزان اثرپذیری آنها را از متون گذشته می‌نمایاند. طی پژوهش مشخص شد نویسندگان یاد شده، کم‌وبیش به سبب سرخوردگی از فضای نابسامان اجتماعی و ناتوانی در تغییر و اصلاح اوضاع، و نیز تحت تأثیر متون کهن، جبرگرایانه به بی‌اختیاری ابلیس اشاره کرده و رفتارهای او را عذر نهاده‌اند و بدین طریق هم نابسامانی، پریشانی و فساد زمانه خویش را محتوم تلقی کرده‌اند و هم با اثبات بی‌اختیاری و بی‌گناهی ابلیس، وجود او را لازمه زندگی امروزی دانسته‌اند. درد رمان یکلیا و تنهایی او و ملکوت بی‌اختیاری شیطان در اجرای وظیفه‌اش، همراهی او در هدف از پیش تعیین شده پروردگار، محضوری در عین مهجوری، گله‌مندی شیطان از سرنوشتش، بی‌توقع بودن او از اجرای وظیفه‌اش، دلتنگی او برای موقعیت پیشین خود و عشق او به پروردگار در خور تامل و توجه است.

کلیدواژه‌ها: اعتذار ابلیس در رمان معاصر، یکلیا و تنهایی او، ملکوت، تحلیل رمان معاصر.

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۱/۲۳

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۹/۱۵

*دانشجوی دکتری ادبیات عرفانی دانشگاه لرستان

**نویسنده مسئول: hoseini.mo@lu.ac.ir

مقدمه

بروز و ظهور عرفان و مضمونهای عرفانی در رمانهای فارسی، بحثی است قابل توجه که می‌توان آن را نوعی جریان‌سازی با زمینه تاریخی- اجتماعی دانست. یکی از دلایل اصلی ظهور این رویکرد در برهه‌هایی از تاریخ، تأثیر شکست‌ها و نابه‌سامانیهای اجتماعی است. در رمان معاصر آثاری هست که در آنها به موضوعات و مسائل عرفانی به‌صورت آشکار و پنهان اشاره شده است. این نوع رمانها، غالباً در کنار نقش و مأموریت اجتماعی خود از عرفان یا به‌عنوان عنصری برای شخصیت‌پردازی استفاده کرده‌اند یا عاملی مؤثر برای طرح و عرضه گفتمان موردنظر نویسنده. البته گاه نیز به‌دلیل همنشینی و انس برخی از نویسندگان با متون عرفانی، این تأثیر شاید به‌شکل نیازی درونی، خود را نشان داده است. در مجموع، می‌توان گفت هم عوامل درونی یعنی تمایلات و تعلقات فردی و ذوقی نویسنده و هم عوامل بیرونی یعنی شرایط تاریخی، سیاسی، اجتماعی و اقتصادی جامعه می‌تواند عامل گرایش راویان داستانها، شخصیت‌های داستانی و به نوعی نویسندگان این رمانها به‌مضمونهای عرفانی تلقی شود.

در توضیح بهتر این نکته می‌توان گفت یکی از عوامل بیرونی گرایش به مضمونهای اسطوره‌ای و عرفانی در رمان معاصر بویژه در دهه سی و چهل، تأثیرات فکری و روانی پس از کودتای ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ بر بعضی از اهالی قلم است؛

در این دوره باید به دو منشأ جداگانه توجه کرد: یکی، ماندگاری حس ناکامی ناشی از نهضت مشروطیت و درهم شکسته شدن نهضت ملی نفت با همدستی استبداد و استعمار و دیگری، پیروی از گرایش جهانی چون رمانتیسیسم در روی آوردن به اسطوره به‌عنوان مطمئن‌ترین گریزگاه از گزند تحولات گسترده و سیطره فن سالاری و مادگرایی (بزرگ بیگدلی و دیگران، ۱۳۸۹: ۲۴۶).

پرداختن به مضمونهای چون گناه و رنج بشر نشان ویرانی دنیای درون و بیرون نویسنده است. «پناه بردن به رؤیا و انعکاس حالات درونی شخصیت، ستایش نامعقول بودن و بی‌قیدی و جنون، بدبینی فلسفی و پناه بردن رمانتیستی به عوالم رؤیایی، برداشت مشترک نسبت به کارکرد ویژه زبان در داستان، پرداختن به ساحت‌های نامتعارف، گریز از موضوعات پیش‌پاافتاده اجتماع‌نگاران، کشف و شهود زیبایی‌شناختی و توجه جدی به فرم و قالب آثار داستانی (میرعابدینی، ۱۳۸۰: ۷۱۴) از ویژگیهای عمده آثار این

دوران است. نویسنده از این طریق و با طرح موضوع بازگشت به ریشه‌ها و سرچشمه‌های هویت خویش و تفکر در باب از کجا آمدن و به کجا شدن، عموماً در قالب اسطوره‌پردازی به فکر آبادانی این ویرانی است.

یکی از نمودهای اسطوره‌گرایی اشاره به بحث اسطوره آفرینش است. از جمله آثاری که در آنها به اسطوره آفرینش توجه شده و شیطان، حائز نقشی تعیین‌کننده در آفرینش و سرنوشت بشر دانسته شده است، می‌توان به رمانهای «یکلیا و تنهایی او» اثر تقی مدرسی و «ملکوت» نوشته بهرام صادقی اشاره کرد^۱ که اولی در دهه سی و دومی در دهه چهل منتشر شد.

ترسیم رویارویی شدید شیطان و طرفداران آن با دنیای ایزدان در جوامع و جهان هستی و تفکرانگیزی و تأویل‌پذیری به دلیل غنای معنایی و بافت پر ابهام، بخشی از موضوعات مشترکی است که بنیاد باطنی و بافت ظاهری این گونه داستانها را تشکیل می‌دهد (شیری، ۱۳۸۳: ۸۷).

این مقوله در رمان فارسی یادآور مضمون عرفانی اعتداز ابلیس است. که موضوع پژوهش پیش‌رو است. منظور از اعتذار ابلیس، معذور دانستن ابلیس در سجده‌نکردن او بر حضرت آدم و سرپیچی ظاهری او از امر خداوند است که هم با عنوان «اعتذار ابلیس» و هم «دفاع از ابلیس» در متون عرفانی جایگاهی قابل توجه دارد.

ظاهراً اولین مدافع جدی ابلیس، حلاج بوده که در کتاب طواسین خویش معتقد است که ابلیس بین امر خداوند که به او دستور سجده بر آدم را داد و عشق خود به حضرت حق که تنها او را لایق سجده می‌دانست، عشق به حضرت حق را انتخاب کرد و از سویی انگار خداوند هر چند در ظاهر به ابلیس امر کرد سجده کند در اصل منظورش این بود که سجده نکند و در نهایت، این محضوری موجب مهجوری ابلیس گشت. حلاج از این مسئله به امر ارادت و امر ابتلا یاد می‌کند^۲. بعد از حلاج تأثیر اندیشه دفاع از ابلیس در باورهای بایزید بسطامی و احمد غزالی نمود پیدا می‌کند. زیباترین دفاعیات از ابلیس از آن عین‌القضات همدانی است که در تمهیدات و مکتوبات خویش به بهترین وجه آنچه را حلاج مطرح کرده بود، گسترش داد.

این پژوهش به دنبال پاسخگویی به این سؤالات است: "بحث دفاع از ابلیس چه کارکردی در رمانهای مورد بررسی دارد؟" «چه شباهتها و تفاوت‌هایی میان بحث دفاع از ابلیس در آثار عارفان مسلمان و رمان فارسی وجود دارد؟»

پیشینه پژوهش

در باب دفاع از ابلیس پژوهشهایی انجام شده که مضمون اصلی بیشتر آنها ذکر این جریان در متون عرفانی، پیدایش این اندیشه و جبرگرایی حاصل از آن است؛ از جمله «دفاع ابلیس از صوفیه» به قلم علی خادم‌علما (۱۳۶۷)؛ «گفتگوی عرفا و ابلیس» از سیدعلیرضا حجازی و مریم افرافر (۱۳۹۰)؛ «مولانا و ابلیس امیدوار» از حمیدرضا توکلی (۱۳۹۴) و...؛ اما تاکنون پژوهشی که به بروز و ظهور این اندیشه در رمان فارسی بپردازد انجام نشده است. ذکر این نکته ضروری است که حسن میرعابدینی (۱۳۸۰) در جلد اول کتاب «صدسال داستان‌نویسی» خویش با اشاره به داستان یکلیا به دفاع تلویحی از ابلیس در رمان مدرسی اشاره کرده و آن را نوعی عصیان عرفانی در برابر سرنوشت دانسته است.

قهرمان شیری (۱۳۸۳) نیز در مقاله‌ای تحت عنوان «بازتاب عصر عتیق و نثر توراتی در آثار تقی مدرسی»، اشاره‌ای کوتاه به یادآوری شیطان و دفاع صوفیه از ابلیس دارد. در مقاله «بازخوانش بینامتنی رمان اسطوره ای یکلیا و تنهایی او» به قلم سیدعلی قاسم‌زاده و الهه جعفری هرتفه (۱۳۹۲) نیز به نقش شیطان اشاراتی شده است. نویسندگان مقاله برآنند تقی مدرسی در نوشتن رمان یکلیا به اسطوره «لیلیت» در عهد عتیق اشاره کرده و همدستی لیلیت با شیطان را برای بازگشت به سرزمین مادریش، یادآور همدستی شیطان و تامار می‌دانند. هم‌چنین در کتاب «رمان اسطوره‌ای» (۱۳۹۷) از سیدعلی قاسم‌زاده و سعید بزرگ‌بیگدلی، پیوندهای بینامتنی رمان یکلیا و تنهایی او با اسطوره لیلیت با تفصیل و تفسیری کاملتر رمزگشایی شده است.

بحث و بررسی

موضوع ابلیس و آفرینش او و چگونگی تأثیر و دخالتش در جهان از موضوعاتی است که از لحاظ ارتباط آن با مسائل مهم کلامی، چون جبر و اختیار و خیر و شر و نیز به دلیل اهمیتی که از دیدگاه اهل عرفان در شناخت جهان و انسان دارد، همواره مورد نظر بوده و به صورت‌های مختلف و در قالب تمثیلات و داستانهای گوناگون بیان شده است. موضوع شایسته توجهی که در آثار گروهی از بزرگان صوفیه دیده می‌شود، کوششی است که در دفاع از ابلیس و توجیه نافرمانی او کرده‌اند. در اقوال منسوب به برخی از عارفان دوره‌های اولیه اسلامی گه‌گاه نکات و عباراتی دیده که حاکی از همدلی و

همدردی با ابلیس، حسن ظن نسبت به او، کوچک شمردن گناه او، و حتی اثبات بی‌گناهی اوست. ذوالنون مصری از طاعات و عبادات بی‌تزلزل و کمال اخلاص او در بندگی با تحسین یاد می‌کند (مبیدی، ۱۳۸۲: ۱/۱۶۰). بایزید بسطامی بر حال او دل می‌سوزاند و برای او طلب بخشایش می‌کند (عطار، ۱۹۰۵م: ۱۵۸). نوری با تضرع و زاری او از درد فراق با او شریک می‌شود (همان: ۲/۵۱). جنید از استدلال او بر اینکه جز خدای را سجده کردن نارواست در شگفت می‌ماند (همان: ۱۴). ابوبکر واسطی معتقد است که راه رفتن از ابلیس باید آموخت که «در راه خود مرد آمد» (همان: ۲۷۱). سهل تستری از سخن گفتن او در علم توحید به حیرت می‌افتد (همان: ۱/۲۵۸). شبلی در وقت نزع از اینکه خطاب «لعنتی» با ابلیس بوده است بر او رشک می‌برد (عطار، ۱۳۶۵: ۱۸۳). ابوالعباس قصاب سنگ‌انداختن بر ابلیس را دور از جوانمردی می‌شمارد و او را شایسته مقام بزرگ در قیامت می‌داند (عطار، ۱۹۰۵م: ۲/۱۸۶). ابوالحسن خرقانی از حق‌شناسی و عبرت‌آموزی او یاد می‌کند (خرقانی، ۱۳۶۰: ۱/۱۳۰) و ابوالقاسم گرگانی او را «خواجه خواجهگان» و «سرور مهجوران» می‌خواند (عین‌القضات همدانی، ۱۳۶۲: ۹/۱: ۷).^۱ قاضی همدانی با اذعان به نورسياه ابلیس از قول حسن بصری آورده که این نور از ناریت خداوند ناشی شده است «ان نور ابلیس من نار العزه» (عین‌القضات همدانی، ۱۳۴۱: ۲۱۱).

این نور سیاه در آثار عرفانی دو بازتاب متفاوت دارد: نور ذات و نور ابلیس. در بیشتر آثار عرفانی تعبیر اول رایج است و برای آن تفاسیر مختلفی ارائه شده است؛ از جمله اینکه: ۱) نور ذات از شدت پیدایی موجب خیرگی و کوری دیدگان می‌شود و بدین دلیل سیاه می‌نماید. ۲) ذات همواره در حجاب کثرت اسما و صفات پوشیده شده و این حجاب همان سیاهی است؛ اما در باب نور ابلیس از آنجا که عین‌القضات در نظام هستی برای ابلیس نقشی مثبت قائل است، او را نور عزت الهی می‌داند و هم‌چنین در تفکیک صفات جمال و جلال الهی، نور شیطان را مظهر صفات جلالی الهی دانسته است. ظاهراً برای این برداشت ریشه‌ای زروانی در نظر گرفته‌اند که براساس همنشینی نور و ظلمت بنا گردیده است که بر لزوم وجود شیطان در نظام هستی تأکید دارد.^۳

۲. بازتاب اعتذار ابلیس در رمان فارسی

۱-۲ یگلیا و تنهایی او (۱۳۳۴)

یکلیا و تنهایی او به‌شیوه داستان‌درداستان پرداخته شده است؛ روایت جدال ارزشها و

ضد ارزشها در دنیای درون و بیرون و عبرتگیری و پشت‌پازدن به غرایز نفسانی یا تسلیم شدن به آن. داستان اول از آنجا آغاز می‌شود؛ که یکلیا دختر یکی از پادشاهان یهود به گناه عشق، مطرود از جامعه، شباهنگام با شیطان روبه‌رو می‌شود و شیطان برای او از تنهایی و رنج بشر و نقشی که یهود در این رنج دارد سخن می‌گوید و با نقل داستان دیگری به او نشان می‌دهد که زندگی انسان همواره با رنج است و انسان چه به دنبال میل درونی خویش برود، چه نرود به تنهایی محکوم است و عشق تنها راه نجات آدمی از این تنهایی است.

داستان اول ماجرای عشق یکلیا دختر امصیا پادشاه یهود به چوپان پدرش؛ فاش شدن این عشق؛ به‌دارآویختن کوشی چوپان؛ رسوایی و طرد یکلیا از جامعه و محکوم شدن او به تنهایی است و داستان دوم، داستانی که شیطان نقل می‌کند، داستان میکاه، پادشاهی متدین و پابند به فرمانهای یهود و عشق او به زنی به نام تامار است؛ زنی که توسط یاکین نبی، از پیامبران یهود، نمودی از شیطان شناخته می‌شود و «نفرین ابدی با اوست و باید از شهر بیرون شود». در این داستان ما با شخصیت مهم و برجسته شیطان و نمایندگان او روبه‌رو هستیم که با وسوسه‌های خویش در جهت فراخواندن انسان به سوی امیال و غرایز جنسی و فراموشی خداوند گام برمی‌دارند.

در شخصیت شیطان داستان مدرسی، جذابیتی هست که به‌نوعی خواننده را به آشنایی بیشتر با افکار و سخنان او ترغیب می‌کند. او خود را در درون حوادث قرار نمی‌دهد؛ فقط می‌خواهد از لذت و لزوم وجود آن برای انسان دفاع کند. در قسمت اول در هیأت چوپانی پیر و ساده در تاریکی شب بر یکلیا ظاهر می‌شود.^۴

شیطان مدرسی شخصیتی آرام، با تجربه و فیلسوف مآب دارد که خواننده را با خود همراه می‌کند؛ بدون اینکه فکر کند این همان شیطانی است که به‌دشمنی انسانها قسم خورده است. شیطان گله‌مند از خداوند و لعن و نفرینی ابدی که برایش خریده است به یکلیا القا می‌کند که او همواره در جهت میل و خواست انسان و در تلاش برای راحتی او گام برداشته است؛ اما خداوند «نمی‌دانست که در زمین پسر انسان چه می‌خواهد» (مدرسی، ۱۳۴۳: ۲۱) و همواره بندگان را از او رم می‌دهد و با به زیرانداختن او از آسمان به زمین موجب تنهایی او شده‌است.... «این تفسیر شیطان، زمینه روایتش از کیفیت رانده شدن خویش را از درگاه الهی فراهم می‌سازد. او عشق را نه ودیعه‌ای الهی بلکه

رازی می‌داند که از جانب شیطان در وجود انسان نهاده شده است» (قاسم‌زاده؛ بزرگ بیگدلی، ۱۳۹۶: ۱۰۴). «اما چه کسی شما را سرشت؛ مگر من و او با هم نبودیم؟ او از رازی که من در شما به جای نهادم چیزی نمی‌دانست... چرا شما را از من رم می‌دهد» (مدرسی، ۱۳۴۳: ۲۱)

او حتی در مواردی راهبرد خود را برتر از خداوند می‌داند و مانند خدا ترحم و بخشش نمی‌کند «من مانند او ترحم یا بخشش نمی‌کنم. این در خور شما آفریده‌هاست که عقب پناهگاهی می‌گردید» (مدرسی، ۱۳۳۵: ۲۶)؛ از چیزی نمی‌ترسد؛ حتی از یهوه که تمام بنی‌اسرائیل رعب و ترس از او را در دل دارند: «نه یکلیا چیزی مرا نمی‌ترساند و از چیزی متعجب نمی‌شوم. ترس و تعجب با اشخاص کوچک و وحشی بازی می‌کند» (همان: ۱۱). در بخش دوم داستان نیز انگار دورادور مانند یک تماشاچی زیرک ایستاده و فقط از طریق نمایندگان خود، عسبا و تمار، «که به این راز پی برده‌اند و وجودشان مست از شادابی و شیرینی آن شده است» (قاسم‌زاده؛ بزرگ بیگدلی، ۱۳۹۶: ۱۰۴)، انسانها را که از نظر او محکوم به تنهایی و رنج ابدی هستند به میل و خواست واقعیشان راهنمایی می‌کند؛ اما، گویی در لایه زیرین این دشمنی، عشقی نیز می‌جوشد که چندان مشهود نیست.

۱-۲ عشق در لفاف دشمنی

بیشتر منتقدان رمان مدرسی، این رمان را برگرفته از آموزه‌های عهد عتیق و با تکیه بر جنگ یهوه و شیطان می‌دانند. نویسندگان این جستار معتقدند هرچند ظاهر رمان چنین می‌نماید و در ظاهر سخنان شیطان، دشمنی او با خدا روشن است، می‌توان نشانه‌هایی از عشق شیطان به خدا را که یکی از مضمونهای مهم عرفان اسلامی و از انشعابات مضمون اعتداز ابلیس است نیز از این رمان استخراج کرد؛ شیطانی که در کل داستان خود را قوی و حق به جانب و دشمن یهوه معرفی می‌کند، نشانه‌های عشق خویش به خدا را در جاهایی از داستان لو می‌دهد؛ هرچند این نشانه‌ها کاملاً مشهود نیست و این نیز شاید از زیرکی اوست.

آنچه نویسندگان مقاله را به این دریافت متفاوت کشانده، سخنان خود شیطان است. به نظر می‌رسد شیطان در پس اطمینان و آرامش ظاهری و وجهه حق به جانبش در جایی پوسته رویی و نقاب بیرونی خود را می‌اندازد. او که در طول داستان، خود را مقهور و

بازنده نمی‌داند در آخر داستان رقت خواننده را برمی‌انگیزد؛ رقتی که یادآور همان حس ترحمی است که در بخشی از ادبیات عرفانی ما نسبت به حال و روز شیطان موجود است: «مرا رها کن یکلیا، بگذار همراه آمدن آفتاب من بگریزم که زیر آفتاب، زشتی‌ها نمایانترند» (مدرسی، ۱۳۳۵ : ۱۵۱)؛ گویا در لحن کلام او نوعی غم، دلشکستگی و بی‌اختیاری نمایان است که ترحم شنونده را برمی‌انگیزد.

همان‌طور که پیشتر اشاره شد در باور برخی از عرفای ما، شیطان عاشق خداوند بود و همین عشق موجب شد از سجده به غیر خدا سر باز بزند. به نظر می‌رسد شیطان با اقرار گرفتن از یکلیا و بعدها با تعریف کردن داستان عشق میکاه و تامار به نوعی به عشق خود به پروردگار نیز اعتراف می‌کند؛ عشقی که هرچند خواسته‌است با صداقت آن را پیش ببرد موفق نشده است. شیطان به دنبال اقرار گرفتن از یکلیاست تا به درد درون خویش هم برسد. وقتی از یکلیا می‌پرسد بگو کوشی را [معشوق یکلیا] چطور دوست داشتی؟ از پاسخهای یکلیا قانع نمی‌شود و به همین دلیل سه بار پرسش خود را تکرار می‌کند؛ تا در نهایت به جوابی می‌رسد که انتظار دارد بشنود؛ پناه به عشق از روی تنهایی، «یکلیا درست گوش کن. تو اگر تنها نبودی به دامن او آویزان نمی‌شدی» (همان: ۱۶).

می‌توان گفت داستان یکلیا، فقط داستان تنهایی او نیست. در واقع در نام این رمان اشاره‌ای نمادین به تنهایی نوع انسان نیز نهفته است (نوری، ۱۳۸۶: ۱۲۳-۱۲۷). داستان انسان است و تنهایی او و ظاهراً این تنهایی «سرنوشتی است که خداوند از ازل برای هر چیز معین کرده است. خود او تنه‌است و قوانین موضوعه‌اش نیز انسانها را به تنهایی محکوم می‌کند» (دهباشی و کریمی، ۱۳۸۴: ۱۱۱). این تنهایی در همه شخصیت‌های داستان نمایان است؛ حتی یهوه هم تنه‌است. شیطان هم تنه‌است. در واقع شیطان با گفتن داستان میکاه شاه و نشان دادن نقش دو تن از نمایندگان خود در داستان یعنی عسبا و تامار، نشان می‌دهد که میل انسان به سوی هوس متمایل است و این هوس موجبات خشنودی و مستی او را فراهم می‌کند؛ اما خداوند به عمد و برای اینکه انسان او را فراموش نکند با یادآوری عذاب و مرگ، این عیش را بر انسان منغص می‌کند؛ زیرا او تنه‌است و انسان را برای خود و نیازش ساخته است.

رویه دیگر داستان این است: انگار میل شیطان بر آن بوده است که فقط او تنهایی

خدا را پر کند، نه غیر؛ اما داستان این گونه پیش نرفته و رقیب جای او را گرفته؛ زیرا خداوند با خلقت آدم، غیر را بر او ترجیح داده است.

هم جور کشم بُتا و هم بستیزم با مهر تو مهر دیگری نامیزم
جانی دارم که بار عشق تو کشد تا در سر کار تو شود نگریزم
(عین القضاة همدانی، ۱۳۶۲: ۹۷/۱)

«گو اینکه من اسیری هستم و در اینجا تنها. تنهای تنها مثل تو یکلیا. گذشت زمان را تماشا می کنم» (مدرسی، ۱۳۳۵: ۱۶). شیطان به تلویح و در ضمن سخنان خویش به کنایه از عشق خود با خدا صحبت می کند؛ اما عشق او چون رازی سر به مهر و اضطراب آور است. او دوست داشته است، همپای خداوند جهانی خلق کند که در جهت رفاه انسان باشد نه رنج او؛ اما موفق نمی شود.

یکلیا آیا می توانی بگویی چرا عشق تو با تمام لطافتش با راستی سازگار نیست؟ چرا با تمام اصراری که در صداقت داشتی نتوانستی راستگو باشی؟ آه چه راز سر به مهر و مضطربی ... «من با او از جهانی صحبت کردم که من و او در پشتش پنهان باشیم و انسان در آن مطمئن و بی تزلزل زندگی کند» (مدرسی، ۱۳۳۵: ۱۶).

۲-۱-۲ بی توقع بودن شیطان در عشق

از دیگر دلایل اعتذار ابلیس نزد عرفا بی توقع بودن او در عشق به خداوند است. همان طور که اشاره شد در بخش دوم داستان، شیطان در قالب نمایندگان خویش دغدغه هایش را به یکلیا و شنوندگان گوشزد می کند. پیشتر اشاره شد که برخلاف دشمنی ظاهری او و خدا، رنجوری او از یهوه به دلیل عشقی است که او از آن بی نصیب مانده است و به هر طریقی خود را در این عشق از رقیب برتر می داند؛ زیرا او هیچ چشمداشتی از یهوه ندارد. شیطان در هیئت عسبا این سخنان را بخوبی منتقل می کند.

الف) اول اینکه او معتقد است که رابطه میکاه (به عنوان نماینده نوع بشر) و دیگر مردم اورشلیم با یهوه، کاسبکارانه است. وقتی میکاه از رحمت یهوه به خویش ابراز خشنودی می کند و ترس و رعب خود را از یهوه نقطه قوت خویش می داند، عسبا به ریشخند خطاب به او می گوید: «آیا میکاه مجاناً از خدا می ترسد؟ مگر یهوه دور او و دور خانه او و دور همه اموال او به هر طرف حصار نکشیده؟» (همان: ۳۶).

بعد از این گفتگو وقتی میکاه عصبانی می شود و از خدا طلب بخشش می کند، باز

عسابا با کنایه و تمسخر از جانب میکاه به خداوند می‌گوید: [مرا ببخش ولی در عوض] «اموال ما را حراست کن و بر آنها بیفزای مبادا چیزی از آن کم شود. آمین» (همان: ۱۶) و با خنده و قهقهه تالار را ترک می‌کند و از این طریق شیطان، عشق پنهان خویش به پروردگار و بی‌چشمداشتی آن را با نمایندۀ خود، عسابا به رخ انسان می‌کشد. می‌توان گفت میکاه نماد نوع انسان است که بندگیش به پاس الطاف و نعماتی است که خداوند به او بخشیده؛ اما شیطان بی‌نصیب از هرگونه نعمتی در تنهایی خویش در فراق از پروردگار و جهان آغازین آفرینش به سر می‌برد.

ب) دومین نکته عبادت پروردگار از روی ترس است. باز عسابا خطاب به میکاه شاه می‌گوید: «اما ترس. این چیزی است که سرشت انسان با آن می‌تواند منت خداوند را به خاطر حیات بپذیرد» (مدرسی، ۱۳۳۵: ۵۷).

پ) سوم اینکه عبادات آنها ریاکارانه است و انسان ذاتاً به لذت متمایل است. این نکته در تلاش [عسابا: شیطان] برای نشان دادن ضعف انسان در برابر امیال و خواسته‌های درونیش مشخص می‌شود و اینکه، آدمی هرچه قدر هم بخواهد کتمان کند باز در برابر عشق، زیبایی و هوس، که بی‌شک در وجود زن متجلی است، ناگزیر و ناگزیز است. به همین دلیل رو به میکاه، نماد بندۀ راستین خداوند، می‌گوید: دلیل کناره‌گیری تو این است که از لذت فرار می‌کنی عسابا «لذت را نشناختی و در سوی دیگر آن راجستجو می‌کنی» (همان: ۵۶).

زمانی که تامار با افسونگری خویش، دل از مردان مجلس می‌رباید و میکاه شاه از ترس آمیخته‌شدن با گناه عقب نشسته و بی‌حرکت است، عسابا رو به او می‌گوید:

پستی وجودت را می‌خورد. ای پادشاه گوش کن: اگر تو نمی‌توانی زیبایی را بشناسی من به تو یاد خواهم داد. می‌ترسی فردا یهوه ترا احضار کند و از دهانت بپرسد چرا آهو را بوسیده‌ای؟ مگر نمی‌بینی آنچه که در این دنیا از همه پلیدتر است نفرت است (همان: ۵۴).

او در واقع ریاضت و زهد میکاه و دیگر دینداران یهود را فقط ریاکاری می‌داند و بس.

آیا می‌خواهی در آن معصومیت بزدل و محافظه‌کار که همیشه آرزو دارد قصر تو از خارج بدرخشد و باپلیدیها تا آنجا می‌خرامد که در پشت پرده روح انسان را متعفن سازد غوطه‌ور باشی؟ گناه را نشناخته‌ای دوست من. امروز دیگر اعمال نیک و

حمیده ای را که قانون ندارد گناه می‌نامند و به‌خاطر چنین قانونی است که من آن را پذیرفته‌ام. کار بی‌قانون راکد نیست؛ همیشه می‌درخشد و جسارت دارد؛ روحهای خشک و نماز خوانده را مسخره و ناامید می‌کند (همان).
عسابا حتی در جایی با تمجید و مدح تاملار، خدا را هم به سخره می‌گیرد: «اگر پسران سدوم لبان تو را گاز می‌گرفتند، خداوند از فرستادن آتشی که سزاوار گناهان آنها باشد، عاجز می‌ماند» (همان: ۵۵).

۳-۱-۲ بی‌اختیاری شیطان در اغواگری انسان

سومین عامل دفاع برخی از متصوفه از ابلیس این است که ایشان برآنند که شیطان از خود هیچ گناهی ندارد و براساس تقدیر حکیمانه پروردگار، مطرود درگاه الهی شده و شایسته لعن نیست.

آن عاشق دیوانه که تو او را ابلیس خوانی در دنیا؛ خود ندانی که در عالم الهی او را به‌چه نام خوانند. اگر نام او بدانی او را بدان نام خواندن خود راکفر دانی. دریغا چه می‌شنوی! این دیوانه خدا را دوست داشت. محک محبت دانی که چه آمد؟ یکی بلا و قهر و دیگر ملامت و مذلت. گفتند اگر دعوی عشق ما می‌کنی نشانی باید. محک بلا و قهر و ملامت و مذلت بر وی عرض کردند قبول کرد (همدانی، ۱۳۶۲: ۹۶/۱).

عین‌القضات، حتی از قول شیخ خود، برکه، نقل می‌کند که این لعنتی که بر ابلیس می‌فرستند برای او بزرگترین نعمت است و از آن لذت می‌برد و مبادا کسی از رهروان به او سلام و صلوات بفرستد؛ بهتر است او را سرور مهجوران بنامد نه خواجه خواجگان؛ زیرا تحفه‌ای که حق به او بخشیده همین لعنت است و این لعنت برای او عین تحیت و سلام است و بر همین اساس لعن و نفرین و سرزنشی را که در قرآن و احادیث از ابلیس شده است مجازی می‌داند و به‌همین واسطه شر را نیز مجازی می‌شمارد.

از خواجه‌احمد غزالی شنیدم که هرگز شیخ ابوالقاسم گرگانی نگفتی که ابلیس، بل چون نام او بردی گفتی آن خواجه خواجگان و آن سرور مهجوران. چون این حکایت را «برکه» بگفتم گفت سرور مهجوران به است از خواجه خواجگان. از جمله غلط‌هایی که به‌راه سالک آید یکی آن است که بر ابلیس صلوات دهد و این غلط است که تحفه او از دوست لعنت آمده است و آن دوست‌تر دارد (همان: ۹۷).

در رمان مدرسی نیز شیطان معتقد است این لعن و نفرین برای جلب حیثیت خیمه اجتماع است که در نهایت به حیثیت خود خداوند منجر می‌شود؛ زیرا وقتی جامعه

براساس فرمان یهوه عمل کند، موجبات رضایت و حیثیت دینی را فراهم خواهد کرد که در جهت پرستش و بندگی تامتر و کاملتر یهوه است. «مگر نه این است که حیثیت خیمهٔ اجتماع به خاطر لعنتی است که به من نسبت داده می‌شود» (مدرسی، ۱۳۳۵: ۲۰). شیطان با این سخنان، گویی، می‌خواهد بگوید که خداوند از طریق لعن من به خواستهٔ خود، رسیده است. دفاعی که شیطان از خویش دارد، بوی قهر و دلخوری می‌دهد؛ به بیگناهی خود معتقد است؛ اما دلیل این بی‌گناهی را از جهاتی هم مکر پروردگار می‌داند و هم اجبار او. در غزلی از سنایی که جزو جذابترین دفاعیات ابلیس است، خود ابلیس با بیانی جانگداز داد سخن می‌دهد و از بی‌گناهی خویش می‌گوید:

با او دلم به مهر و مودت یگانه بود سیمرخ عشق را دل من آشیانه بود
 بر درگهم ز خیل فرشته سپاه بود عرش مجید جاه مرا آستانه بود
 در راه من نهاد، نهان دام مکر خویش آدم میان حلقهٔ آن دام دانه بود
 می‌خواست تا نشانهٔ لعنت کند مرا کرد آنچه خواست آدم خاکی بهانه بود
 (سنایی، ۱۳۶۳: ۸۷۱).

البته شیطان به ناپایداری این دنیا امیدوار است و به اینکه زمانی هم رنج او و هم رنج انسان به پایان می‌رسد. این امیدواری از طریق باور او به رستاخیز مشخص می‌شود. «یکلیا، زندگی در این جهان کور بر پسر انسان سخت می‌گذرد. حداقل او امیدوار است که بعد از این مرحله، راه جاودانی در پیش دارد و در آنجا تنها نخواهد بود» (مدرسی، ۱۳۳۵: ۲۴) و شیطان معتقد است همه چیز از قبل تعیین شده است.

۴-۱-۲ عرضهٔ قدرت آفرینشگری پروردگار با راندن شیطان از درگاه خویش

چهارمین دلیل اعتذار ابلیس در باورهای عرفانی عرفای ما، که در رمان یکلیا نیز می‌توان مصداقهای آن را دید، طرح از پیش نوشته شدهٔ پروردگار برای شناخت خود از طریق داستان آفرینش و خلقت آدم و جلوه‌گری خویش است. در رمان یکلیا، شیطان دلیل مهجوری خود را نیاز پروردگار به داشتن تماشاچیان برای عرضهٔ قدرت آفرینشگری خود و راندن شیطان از درگاه خویش معرفی کرده است. «من با او از جهانی صحبت کردم که من و او در پشتش پنهان باشیم و انسان در آن مطمئن و بی‌تزلزل زندگی کند؛ اما او عوض هر چیز به تماشاچی احتیاج داشت» (همان). هرچند لحن شیطان در این جملات معاندانه و مغرضانه، و بیان این جمله، تعریضی از جانب وی، به پروردگار، اما

می‌تواند یادآور حدیث کنز مخفی باشد که مفهوم آن یکی از انگیزه‌های الهی آفرینش است.^۵

صوفیه با تکیه بر این حدیث بر ازلی بودن و مقدم بودن خداوند در عشق نیز تأکید می‌کنند. در همین بخش اولین تفاوت دیدگاه ابلیس و عرفا از فلسفه آفرینش مطرح می‌شود. طبق سخن عرفا خداوند به دنبال آینه‌ای بود که حسن و زیبایی خود را در آن ببیند؛ اما شیطان داستان مدرسی معتقد است او فقط می‌خواست مظاهر قدرت خویش را به نمایش بگذارد.

۲-۲ ملکوت (۱۳۴۰)

مهمترین نکته‌ای که در ارتباط با اعتذار ابلیس در رمان «ملکوت» می‌توان دید، بحث بی‌اختیاری ابلیس در اجرای وظیفه اغواگری و استمرار آن است؛ هر چند نشانه‌هایی از دوستی در لفافه دشمنی، بی‌توقع بودن شیطان و گله‌مندی او نیز در آن دیده می‌شود.

ملکوت، داستانی تمثیلی و سمبولیک (ر.ک: نوری، ۱۳۸۶: ۱۴۵-۱۵۸) از اسطوره آفرینش است که در شش فصل نوشته شده است. «بهرام صادقی رمان ملکوت را با نگاهی مدرن خلق کرده و در آن بینشی هراسناک نسبت به جهان را جایگزین واقعیت‌های عینی کرده است» (بیات، ۱۳۸۷: ۱۷۰). کل رمان در مورد اتفاقاتی است که یک شب در مطب «دکتر حاتم» اتفاق می‌افتد. عنوان فصل اول «حلول جن» است و با حلول جن در وجود «آقای مودت» و تلاش دوستان او برای یافتن یک جنگیر که آقای مودت را از این «مخمصه خدایی» نجات دهد، شروع می‌شود که در نهایت به جای جنگیر به دکتر حاتم مراجعه می‌کنند.

این رمان اثری است که در آن نویسنده با توجه نشان دادن به شخصیت‌های غیرطبیعی و روان رنجوری که در نتیجه تمایلات بیمارگونه روانی به رفتاری جنون‌آمیز همچون قطع اعضای بدن خود یا قتل‌های پی‌درپی دست می‌زنند، گاهی فضایی سوررئالیستی و گاهی حالتی همچون فضای داستانهای رئالیسم جادویی ایجاد کرده است (همان: ۲۲۵).^۶

«دوست جوان»، «آقای چاق» و «ناشناس» سه نفر بعدی این جمع هستند. گروه دوم، حاضران در مطب دکتر حاتم «م.ل»، «شکو» خدمتکار م.ل و «ساقی»، همسر دکتر حاتم، هستند. وجه دیگر داستان با تقابل دو شخصیت دکتر حاتم و م.ل رقم می‌خورد؛ تقابلی

که در نهایت به تفاهم ختم می‌شود. م.ل با مازوخیسمی تحیربرانگیز که در واقع نوعی قربانی کردن خود به دلیل اشتباهات گذشته است از مدتها پیش به قطع اعضای بدن خود اقدام کرده و به دلیل دشمنی دیرینه‌ای که با دکتر حاتم دارد برای پایان دادن به داستان سرنوشت خویش و با نیت قطع آخرین عضو بدنش یعنی دست راستش در مطب دکتر حاتم حاضر شده است؛ اما در نهایت او نیز چون دیگر شخصیت‌های داستان تحت تأثیر سخنان فریبنده دکتر حاتم و براساس یک نقشه قبلی با تزریق آمپولی که در ظاهر به آنها نیروی جوانی می‌بخشد، ولی در اصل کشنده است و موجب مرگ تدریجی ایشان می‌شود، ظاهراً زندگیش پایان می‌یابد.

۱-۲-۲. نماد خدا یا انسان؟

قبل از بحث درباره نشانه‌های اعتذار ابلیس در رمان ملکوت، لازم دیده شد به نکته‌ای اشاره شود که باعث برداشت دوگانه‌ای از شخصیت م.ل و دکتر حاتم در میان منتقدان شده است. بیشتر منتقدان، ملکوت را اثری تمثیلی دانسته‌اند و دکتر حاتم را نماد شیطان و م.ل را نماد خدا می‌دانند (میرعابدینی، ۱۳۸۰: ۳۴۲؛ میرصادقی، ۱۳۶۰: ۶۵۱؛ تسلیمی، ۱۳۸۳: ۷۷)؛ در این میان کسانی چون محمدتقی غیائی، دکتر حاتم را نماد عزرائیل می‌داند و م.ل را نیز نماد خداوند نمی‌داند و معتقد است که ناشناس نماد خداوند است (غیائی، ۱۳۸۶: ۹۴).

نشانه‌های این برداشت‌های دوگانه در رمان کم نیست. آنچه موجب پذیرش باور بیشتر منتقدان دال بر قبول م.ل به عنوان نماد خداوند- می‌شود، سخنان منشی جوان است که به نظر، نماد حضرت آدم است. منشی جوان و دوستانش بعد از اینکه متوجه می‌شوند فریب دکتر حاتم را خورده‌اند و به جای آمپولی که به آنها نیروی جوانی ببخشید، آمپول مرگ را به جان خریده‌اند و با مرگ فاصله چندانی ندارند، م.ل را مقصر می‌دانند و می‌خواهند به او نزدیک شوند؛ اما دکتر حاتم می‌گوید: نروید او نمی‌تواند کمکتان کند. منشی جوان فریاد می‌زند: «مگر او خدا نیست شما خودتان می‌گفتید؛ بنابراین چرا نتواند کمکم کند؟» (مدرسی، ۱۳۳۵: ۸۷). باز در جایی دیگر، منشی جوان این اعتراض را به زیبایی نشان می‌دهد و آشکارا به همدستی خدا و شیطان، م.ل و دکتر حاتم در رنج انسان، انگشت می‌گذارد:

نمی‌گذارم تو و خدایت و اعوان و انصارت خوشحال بشوید و در دل تحقیرم بکنید.

نه به پای تو می‌افتم و نه به پای آن همکار دست و پا بریده‌ات. حالا که محکوم شده‌ام. خودم به تنهایی از عهده‌اش برمی‌آیم... برو. برو. هر چه زودتر پیش رفیقت برو. می‌بینم که داستان دعوای شما ساختگی است و باهم رابطه نزدیک دارید. لابد می‌نشینید و از سستی و پستی و ترسهای قربانیان خودتان از ما آدمهای معمولی حرف می‌زنید و کیف می‌کنید. این‌طور باشد؛ اما من همه عذابها و شکنجه‌ها و بی‌عدالتی‌هایتان را تحمل می‌کنم به راحتی و از هیچ کدامتان هم انتظار کمک نخواهم داشت... (مدرسی، ۱۳۳۵: ۸۸).

نکته جالب در رد این برداشت، این است که دکتر حاتم در جواب سخنان منشی جوان تأکید می‌کند که شما اشتباه می‌کنید و او هم مثل شما قربانی است. باز در جایی خود دکتر حاتم اشاره می‌کند که «و م.ل مگر انسان بود و مگر می‌توانست که خودش را با این حال لابه لای بشرها جابزند و با مقیاسهای خود آنها را بسنجند؟» (صادقی، ۱۳۵۳: ۶۴) و همین نکته به اثبات درستی تأویل گروه اول راهبر می‌شود. به هر حال چه م.ل را نماد خدا بدانیم چه ناشناس، نقش شیطان در رمان ملکوت بر جای خود باقی است و فارغ از تأویلات نقش م.ل، آنچه در این پژوهش مهم است، نقش شیطان، دفاعیاتش و اثبات اعتذار اوست.

۲-۲-۲ اعتذار ابلیس در رمان ملکوت

۲-۲-۲-۱ بی‌اختیاری دکتر حاتم در گمراهی دیگر

با مطالعه این دو رمان در شخصیت شیطان در هر دو رمان شباهتهای قابل توجهی دیده می‌شود. جذابیتی که در شخصیت شیطان داستان مدرسی وجود دارد به نوعی در شخصیت دکتر حاتم نیز قابل مشاهده است. هر دوی آنها فیلسوف مآب و باتجربه‌اند. در رمان یکلیا این مسئله تحلیل شد در رمان ملکوت نیز دکتر چند بار با عنوان «شاعر و فیلسوف» (مدرسی، ۱۳۳۵: ۲۹) و «فیلسوف ناشناس» (همان: ۳۷) شناسانده می‌شود. البته با توجه به اشاره‌ای که خود صادقی در رمان ملکوت به داستان یکلیا دارد بی‌شک شباهتهای مفهومی در میان این دو رمان پیدا خواهد شد. «دکتر حاتم از میان قفسه کتابهایش کتاب کوچکی بیرون کشید و نشان داد: - اخیراً این را می‌خوانم. مطالب جالبی برای من در آن وجود دارد: «یکلیا و تنهایی او»، دیده‌اید؟» (همان: ۱۶).

شیطان ملکوت نیز چون شیطان مدرسی، خود را دوستدار بشر نشان می‌دهد؛ دوستی

که همیشه در دسترس است تا وظیفه اغواگری خود را انجام دهد. با تعریفی که ناشناس از شخصیت دکتر حاتم ارائه می‌کند، این‌گونه استنباط می‌شود که دکتر حاتم حتی در ساعات استراحت نیز آماده پذیرایی از مریضانی است که به‌مطب او مراجعه می‌کنند؛ یعنی با اینکه خود تأکید کرده که شبها موقع استراحت اوست، هر کس بعد از ساعت خواب هم به‌در خانه او برود، می‌پذیرد. او همواره آماده است که به‌خواستاران معصیت، گناه تزریق کند. این سخنان نشان می‌دهد که شیطان لحظه‌ای از فریب بندگان غافل نیست. بیشترین گفتگوهای دکتر حاتم با منشی جوان انجام می‌گیرد که نماد آدم شناخته شده است. بعد از تعریفی که ناشناس از دکتر حاتم ارائه می‌کند، منشی جوان در جواب می‌گوید: «پس ما با آدم فداکاری روبه‌رو هستیم. کسی که به هر حال در برابر وظیفه مغلوب می‌شود» (صادقی، ۱۳۵۳: ۷). بیان این جمله را می‌توان تعریضی دانست به مغلوب بودن شیطان در برابر خواست خداوندی. البته دکتر حاتم نیز بارها به بی‌اختیاری خویش اشاره می‌کند: «من از سرنوشت خودم اطمینان ندارم... هیچ. من بازیچه دست تقدیرم» (همان: ۵۱) و خود را بنده وظیفه‌اش می‌داند: «اما من چه گناهی دارم. من خود بنده زرخیر شغلم هستم و سرنوشتم یا اگر بدت می‌آید و تکراری و مبتدل شده است طور دیگر می‌گویم بنده شغلم و مأموریت» (همان: ۵۲).

دکتر حاتم از سختی‌هایی که در برابر اجرای وظیفه‌اش متحمل می‌شده است با منشی جوان درد دل می‌کند: «آنچه امروز به نام شانس معروف است همیشه از من رمیده است» (همان: ۱۸) و زمانی که در شب آخر و قبل از کشتن همسرش با او حرف می‌زند نه تنها به بی‌اختیاری حتی به بی‌گناهی خویش نیز تأکید می‌کند: «ساقی مرا ببخش و یقین داشته باش که بیچاره‌ترین و بی‌گناهترین و بی‌اراده‌ترین فرزند آدم هستم» (همان: ۶۱) و البته ساقی نیز در جواب او می‌گوید: «هر کس بازیچه دست سرنوشت و تقدیر است... اما شما می‌خواهید برای خودتان اهمیت و وضع استثنایی منحصر به فردی قائل بشوید» (همان: ۵۲).

۲-۲-۲ بی‌توقع بودن شیطان در عشق

وقتی منشی جوان خطاب به دکتر حاتم می‌گوید «من خوشحالم در جریان اسرار شما قرار گرفتم، هرچند اسراری رنج‌آور است» (همان: ۱۶)؛ یعنی دکتر حاتم نیز همچون شیطان در رمان یکلیا توانسته است رقت مخاطب خود را برانگیزد. دکتر حاتم در

جواب او اشاره می‌کند، هیچ توقعی در اجرای وظیفه‌ای که خدا بر عهده‌اش گذاشته است ندارد.

عده‌ای را دوست می‌دارم و عده‌ای را دوست نمی‌دارم؛ اما از کسی کینه ندارم؛ آماده‌ام که به دیگران کمک کنم؛ زیرا دلیل نمی‌بینم از این کار سرباز بزنم. هوا و آفتاب و عشق و غذا و علم و مرگ و حیات و کوه‌ها را می‌پسندم و به آنها دل می‌بندم. به هر چیز قانعم اما قناعتی که نتیجه تصور خاص من از زندگی است (همان: ۱۶).

و او نیز مانند شیطان مدرسی با ابراز خشم نسبت به خداوند، انسانها را نیز چون خود بازیچه‌ای در دستان خداوند می‌داند:

مردم این آمپولها را برای طول عمر می‌زنند یا برای ازدیاد و ادامه میل جنسی که در آن بسیار حریصند. اگر از نظر شرافت، این کار من زیاد نجیبانه نباشد که تقریباً کار دلالان محبت را می‌کنم در پیشگاه حقیقت که خود من هستم، مشکور خواهد بود؛ زیرا نه اراده و میل آنها را عملی ساخته‌ام و نه اراده و میل خودم را (همان: ۱۹) و منشی جوان به حاتم: این موهبتی است که شما بدون تظاهر و چشمداشت پاداش درحالی که خودتان محروم و نومید هستید به دیگران خدمت می‌کنید. شاید امثال من لایق این موهبت نباشند (همان: ۲۱).

وقتی منشی جوان از زنش ملکوت صحبت می‌کند او نیز از همسر قبلی خود که بسیار او را دوست می‌داشته است، سخن به میان می‌آورد. «در درون من بود؛ زیرا او همسفر نامرئی و وفادار من است همه وقت در درون من» (همان: ۱۹). شاید این ملکوت همان ملکوتی است که او روزگاری در کنار دیگر فرشتگان - و با مقامی بالاتر از آنها - برخورداری بود. شیطان دلتنگ ملکوت است. دلتنگ آن جایی است که به آن تعلق داشته است؛ اما با وجود دلتنگی اشاره می‌کند که هرچند سختی‌های زیادی را در راه وظیفه‌اش متحمل شده است، نمی‌داند تصمیم درست چیست:

درد دل من این است، نمی‌دانم آسمان را قبول کنم یا زمین را؛ ملکوت کدام یک را اینجا دیگر کاملاً تصادف است. آنها هر کدام برایم جاذبه خصوصی دارند. من مثل خرده آهنی میان این دو قطب نیرومند و متضاد چرخ می‌خورم و گاهی فکر می‌کنم که خدا دیگر شورش را درآورده است. بازیچه‌ای بیش نیستم و او هم بیش از حد مرا بازی می‌دهد (همان: ۱۹).

۳-۲-۲ گله‌مندی دکتر حاتم از دشمنی دیگران با او

گله‌مندی دکتر حاتم از مهجوری خویش و اشاره به مطرود بودن شیطان و لعن و نفرینی که انسانها نسبت به او روا می‌دارند در رمان ملکوت نیز هویداست: «فکر می‌کنید نمی‌دانم مردم پشت سرم چه می‌گویند. اینها سزای خدمت‌هایی است که به آنها می‌کنم؟» (همان: ۱۲). این بخش از سخنان دکتر حاتم نیز کاملاً یادآور سخنان شیطان داستان مدرسی است؛ هر دو معتقدند وسایل رفاه انسان را فراهم کرده‌اند بی‌آنکه انسانها بدانند به ایشان خدمت کرده‌اند. «خودم را وقف مردم کرده‌ام؛ هر کاری که خودشان خواسته‌اند برایشان انجام داده‌ام بی‌آنکه عقیده‌ام را به آنها تحمیل کرده باشم یا از آنها مزد و پاداشی خواسته باشم» (همان: ۱۹).

در رمان ملکوت، شیطان در نهایت شاد و راضی از اجرای وظیفه‌اش، خطاب به دیگر شخصیت‌های داستان، یعنی انسانها که شکست‌خوردگان داستان آفرینش هستند، می‌گوید:

در این هفته باقیمانده به اندازه صدها سال عمر کنید. از زندگی و از هم تمتع کافی بگیرید. بخوانید. برقصید. چند رمان مطالعه کنید. بنوشید. یک دو شاهکار موسیقی گوش کنید. چه فرق می‌کند اگر قرن‌ها هم زنده باشید؟ همین کارها را خواهید کرد. پس مسئله در کمیت است و نه کیفیت و آدم عاقل کارهای یکنواخت و همیشگی را سالهای سال تکرار نمی‌کند (همان: ۸۶).

با وجود شباهت‌های قابل توجه شیطان در دو رمان یکلیا و ملکوت، یکی از تفاوت‌های آنها در نتیجه‌نهایی نقش شیطان در دو رمان است. در رمان ملکوت، پیروزی نهایی از آن شیطان است، ولی در رمان یکلیا شیطان ظاهراً به مقصود خود نمی‌رسد؛ هرچند در هر دو رمان بازنده نهایی انسان است. میکاه با از دست دادن عشق تمار تنها می‌شود و در ملکوت نیز کسانی می‌میرند که به دنبال از سرگرفتن جوانی هستند.

نتیجه‌گیری

با مطالعاتی که طی این جستار انجام گرفت، مشخص شد بحث دفاع از ابلیس با اختلافاتی در رمانهای مورد بررسی این پژوهش بازتاب یافته است. می‌توان گفت دفاع از ابلیس، که در نهایت به بی‌گناهی و بی‌اختیاری او ختم می‌شود؛ به شکل نوعی اعتراض به شرایط نابسامان اجتماعی در بعضی از رمانهای فارسی نمود یافته است.

جبرگرایی حاصل از بی‌اختیار دانستن ابلیس در متون عرفانی به‌شکل جبرگرایی، بی‌اختیاری و ناتوانی در برابر شرایط نابسامان اجتماعی در دهه‌ی سی و چهل با رمانهای یکلیا و تنهایی او، ملکوت خود را نشان داد. در مورد میزان انطباق این مطالب در این رمانها و متون کلاسیک عرفانی باید گفت:

(۱) مصداقهای این مضمون در دو رمان یکلیا و تنهایی او و ملکوت یادآور دفاع تلویحی شیطان از خود در متون عرفانی است. محتوای این مطالب به‌گونه‌ای است که جدای از مسائل اجتماعی تأثیرپذیری نویسندگان این دو رمان را از مضمونهای متون عرفانی کهن محتمل می‌سازد.

(۲) در هر دو رمان تحلیلهایی از وجود لزوم شیطان و در پی آن، وجود و وجوب لذت برای انسان از طریق شیطان و حضور او به خواننده القا می‌شود.

(۳) در هر دو رمان، شیطان شخصیتی با تجربه، فیلسوف مآب و آگاه معرفی شده است. حتی در این رمانها، این با تجربه بودن از طریق سیما و هیأت پیرانه شیطان نشان داده می‌شود که می‌تواند اشاره‌ای باشد به عمر طولانی شیطان و همراهی او با پروردگار از آغاز آفرینش.

(۴) در دو رمان یکلیا و تنهایی او و ملکوت بی‌اختیاری شیطان در اجرای وظیفه‌اش، همراهی او در هدف از پیش تعیین‌شده‌ی پروردگار، محضوری در عین مهجوری، گله‌مندی شیطان از سرنوشتش، بی‌توقع بودن او از اجرای وظیفه‌اش، دل‌تنگی او برای موقعیت پیشین خود و عشق او به پروردگار قابل توجه است.

پی‌نوشت

۱. غیر از این دو رمان، موارد دیگری هم از بازتاب مضمون اعتذار ابلیس در رمانهای فارسی طرح شده است که به‌دلایلی در این مقاله نگنجید؛ برای مثال در **ساریان سرگردان** سیمین دانشور هم، اشاره‌ای کوتاه به داستان اعتذار ابلیس شده است. سلیم، یکی از شخصیت‌های داستان، -که در رشته ادیان و عرفان تحصیل کرده و با کتابهای عرفانی دم‌خور است- زمانی که به سردرگمی و ناتوانی خود در بهبود شرایط زندگی می‌رسد به یاد طواسین حلاج و داستان شیطان می‌افتد. «می‌خواستم از طواسین حلاج بخوانم. عین عبارت را از یاد برده‌ام؛ اما مفهوم آن یادم است: آن‌گاه که خداوند به شیطان، ملک مقربش، فرمان داد که آدم را سجده کند، شیطان نافرمانی کرد و گفت جز تو کسی را سجده نخواهم کرد و خداوند شیطان را از بارگاهش راند. شیطان گفت وقتی

مرا می‌رانی یا آزار می‌دهی. آیا به من نگاه خواهی کرد و خداوند گفت: آری...» (دانشور، ۱۳۸۰: ۳۶).

هم‌چنین رمان رود راوی ابوتراب خسروی، که بیشتر داستانی رمزی-تمثیلی با فضایی غریب و سوررئالیستی است دربرگیرنده عقاید فرقه مفتاحیه است. این فرقه که مخلوق ذهن نویسنده است از مدافعان ابلیس هستند و برای او در نظام آفرینش جایگاهی مهم قائلند. شاید بتوان عمده مباحث مطرح شده درباره ابلیس را در این رمان را در این بند خلاصه کرد:

ما به‌عنوان متولیان مفتاحیه باید اثبات کنیم که حضرت ام‌الصبيان از جنس ماخلولیا نبود که از جنس حقیقت آتش ثاقب بود از جنس ستاره‌ای از سلاله جد اکبر ما ابودجانه اولی بود که از تبار نار سموم آن آتشی بی‌دود آسمانی بود نه از خاک متعفن ارض این سیاره بی‌مقدار و فرزندانش که با این منطقه متروکه از این آسمان لایتناهی تبعید گردیده است. شما به‌عنوان مباشر بلاغ مفتاحیه باید بنویسید که امت مفتاحیه از جنس خاک پست این سیاره تبعیدی نیست که از جنس سحابی رخشان آسمان است و تقدیر امت مفتاحیه جدا از ذریات آدم ابوالبشر است که اسیران خاک خواهند بود؛ زیرا از ازل محکوم به تحمل عذاب جاودانی می‌باشند الا که ایمان به اولیای مفتاحیه بیاورند تا جانشان به تسخیر آتش درآید» (همان: ۲۰۵-۲۰۶).

۲. رجوع شود به کتاب نقد صوفی از یوسف پور، محمدکاظم، ۱۳۸۱: ۱۶۹-۱۷۳.

۳. درباره نوریسیه در ادبیات عرفانی بنگرید به: زمانی، مهدی، ۱۳۹۳، ۱: ۳۱.

۴. درباره ظهور شیطان در هیأت پیر بنگرید به: حجازی، علیرضا، ۱۳۹۰: ۲۰.

۵. درباره سند حدیث کنز مخفی بنگرید به: رستگار، پرویز، ۱۳۸۴: ۱۰۹-۱۲۶.

۶. بسیاری از منتقدان، ملکوت را کتابی نوشته شده براساس جریان سیال ذهن می‌دانند؛ اما دکتر حسین بیات در کتاب داستان‌نویسی و جریان سیال ذهن معتقد است، وجود همین گفتگوهای درونی م.ل در چند فصل از کتاب، منتقدان را به این اشتباه کشانده و ملکوت را نمی‌توان رمانی براساس جریان سیال ذهن دانست. برای اطلاعات بیشتر به ص ۲۲۰ تا ۲۲۶ این کتاب مراجعه شود.

منابع

- بزرگ بیگدلی، سعید؛ تقی پورنامداریان؛ حسینعلی قبادی و سیدعلی قاسم‌زاده؛ تحلیل سیر بازتاب مضامنی و روایت‌های اسطوره‌ای در رمان‌های فارسی (از ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ تا ۱۳۸۷). پژوهشهای زبان و ادب فارسی، ش نوزدهم، زمستان ۸۹.
- بیات، حسین؛ داستان‌نویسی جریان سیال ذهن؛ تهران: علمی فرهنگی، ۱۳۸۷.
- تسلیمی، علی؛ گزاره‌هایی در ادبیات داستانی معاصر؛ تهران: اختران، ۱۳۸۳.
- توکلی، حمیدرضا؛ «مولانا و ابلیس امیدوار»؛ دوفصلنامه زبان و ادبیات فارسی، س ۲۳، ش ۷۹، ۱۳۹۴؛ ص ۶۰-۸۲.

- حجازی، سیدعلی‌رضا و مریم افرافر؛ «گفتگوی عرفا و ابلیس»؛ حکمت معاصر: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، س دوم، ش اول، بهار و تابستان ۱۳۹۰؛ ص ۱۹-۴۲.
- خادم علما، علی؛ «دفاع صوفیه از ابلیس»؛ کیهان اندیشه، ش بیستم، بی تا؛ ص ۷۰-۸۱.
- خرقانی، ابوالحسن؛ منتخب نور العلوم؛ به کوشش مجتبی مینوی، تهران: طهوری، ۱۳۶۰.
- خسروی، ابوتراب؛ رود راوی؛ چ پنجم، تهران: مرکز، ۱۳۹۲.
- دانشور، سیمین؛ ساریان سرگردان؛ تهران: خوارزمی، ۱۳۸۰.
- دهبازی، علی و مهدی کریمی؛ شناخت‌نامه تقی مدرسی؛ تهران: قطره، ۱۳۸۴.
- زمانی، مهدی؛ «نور سیاه در ادب عرفانی»؛ ادبیات عرفانی، ش ۱۰، ۱۳۹۳؛ ص ۱-۳۱.
- رستگار، پرویز؛ «پژوهشی در سند و متن حدیث کنز مخفی»؛ مطالعات عرفانی، ش ۲، زمستان ۱۳۸۴، ص ۱۰۹-۱۲۶.
- سنایی، ابومجد مجدودبن آدم؛ دیوان؛ به کوشش مدرس رضوی، تهران: سنایی، ۱۳۶۳.
- شیری، قهرمان؛ «بازتاب عهد عتیق و نثر توراتی در آثار تقی مدرسی»؛ پژوهشهای ادبی، ش ۱۳۸۳، ص ۸۵-۱۰۲.
- صادقی، بهرام؛ ملکوت؛ چ چهارم، تهران: کتاب زمان، ۱۳۵۳، ص ۱۱۳-۱۳۲.
- عطار، فریدالدین؛ تذکره الاولیاء؛ به کوشش نیکلسون، لندن، ۱۳۲۲ ق/۱۹۰۵ م.
-؛ منطق الطیر؛ به کوشش صادق گوهرین، تهران: علمی فرهنگی، ۱۳۶۵.
- عین القضات همدانی، عبدالله؛ تمهیدات؛ به کوشش عقیف عسیران، تهران: منوچهری، ۱۳۴۱.
-؛ نامه‌های عین‌القضات همدانی؛ به کوشش علینقی منزوی، عقیف عسیران، تهران: غیائی، محمدتقی؛ تأویل ملکوت؛ تهران: نیلوفر، ۱۳۸۶.
- قاسم‌زاده، سیدعلی؛ و سعید بزرگ بیگدلی؛ رمان اسطوره‌ای؛ تهران: چشمه، ۱۳۹۷.
-؛ و الهه جعفری هرفته؛ بازخوانش بینامتنی رمان اسطوره‌ای «یکلیا و تنهایی او» نوشته تقی مدرسی؛ پژوهشهای ادبی، ش ۳۹، ۱۳۹۲.
- مدرسی، تقی؛ یکلیا و تنهایی او؛ تهران: کاویان، ۱۳۵۵، منوچهری و زوار، ۱۳۶۲.
- میبی، ابوالفضل رشیدالدین؛ کشف الاسرار و عده‌الابرار: معروف به تفسیر خواجه‌عبدالله انصاری؛ به سعی و اهتمام علی اصغر حکمت، چ هفتم، تهران: امیرکبیر، ۱۳۸۲.
- میرعابدینی، حسن؛ صد سال داستان‌نویسی؛ ج ۲، تهران: چشمه، ۱۳۸۰.
- نوری، علی؛ بررسی جلوه‌های نمادپردازی در ادبیات داستانی معاصر فارسی؛ رساله دکتری، تهران: دانشگاه تربیت مدرس، ۱۳۸۶. ص ۱۲۳-۱۲۷.